

مؤرخان اسلام

معاصران قاضی ابن خلکان

ابن شداد مؤرخ - ابن صائغ نحوی

ملك مظفر الدین یبرس



«میان پدرم وقاضی ابوالمحسن ، انس والفتی زیاد بود ... با برادرم بسوی او رفتیم وفرمان ملك با و سپردیم . قاضی بر ما لطف فراوان کرد و طوریکه شایسته او بود بما نیکی فرمود . با آنکه هر دو جوان بودیم وسابقه خدمت هم نداشتیم ، مارادرجز ، بزرگان جادادند وبالاترین وظیفه رادرمدرسه بماسپردند . ابوالمحسن ابن شداد یگانگانه آموزگار این حوزه علمی بود»

ابن خلکان عبارات بالا را در گزارش استادش ابن شداد مینگارد . و ما را بران میدارد که شرزمه بی درحالات ابن مرد که خود از مؤرخان اسلام است بنویسیم (۱) .

ابوالمحسن بهاء الدین شادگان شادگان در ماه رمضان سال ۵۳۹ در موصل یا ابن شداد مؤرخ بدنیان نهاد و در او ن کودکی در همانجا قرآن کریم را از بر کرد .

(۱) نگارنده میخواهد در طی یک سلسله مقالات ، فهرستی از مؤرخان اسلام را در این نامه انتشار دهد ولی این کار اگر بطوریکه آغاز کرده ایم دنبال شود یعنی در باره هر شخص ومعاصران او چه استاد و چه شاگرد و چه زمامداره چه دانشمند و آثارش به تفصیل بحث گردد ما را از اصل مقصد دور نمیکرد اندبنا بران از جمله دانشمندان و ملوک همصر قاضی بهمین مختصر اکتفا میشود . استادان دیگر ابن خلکان اینان اند : ابن خباز موصلی ، ابی بکر ماهانی ، جوالیقی ، ابن مکرم و صالح پسر هبه الله

✱ ✱ ✱ مقدمه بخش نخستین این مقاله در شماره های ۱۸۰ و ۱۸۱ انتشار یافت .

فقه و بخشی از تفسیر ثعلبی را از ابن شیرجی قاضی بصره فرا گرفت ، مدتی از مسموعات ابوالفضل عبدالله بن احمد طوسی خطیب واصل و استاد مسلم عام درایت استفاده نمود . سپس یازده سال در خدمت شیخ ابوبکر قرطبی در تحصیل علم تفسیر و آموختن صحیح مسلم و صحیح بخاری و کتب ادب روزگار بسربرد . مسند های شافعی ، ابن عوانه و موصلی و سنن ابن داؤد و جامع ترمذی از قاضی شهر زوری بیا موخت و صحیح مسلم را از اول تا آخر با او سیط واحدی نزد سراج الدین ابوبکر جیانی بخواند . از گواهینامه هایی که از آموزگارانش بدست آورده با رعایت تاریخ ، مجموعه نفیسی ترتیب داده و خود آنرا فهرست ، میخوانند . غیر از اینها کتب مهم دیگری را از استادان دیگر آموخته که اینجا مجال ذکر آنها نیست (۱) .

سالی چند در مدرسه نظامیه بغداد به تدریس پرداخت و سپس به موصل بازگشت و در مدرسه می که قاضی شهر زوری بنا نهاد بود مشغول تدریس شد . در سال ۵۸۳ بزیارت خانه خدا رفت و هنگام بازگشت درد مشق ، سلطان صلاح الدین عهد قضاوت عسکری و بیست و یکم قدس با او سپرد . پس از صلاح الدین ، در خدمت پسرش ملک ظاهر درآمد . نخست به قضای حلب گماشته شد و پس از آن رتبه وزارت و مشاورت یافت .

درین وقت ، حلب بیش از چند مدرسه کوچک نداشت و فاقد عالمان بزرگ بود . ابوالمحاسن به ترتیب امور ، کرد آوردن دانشمندان و بنای مدارس همت گماشت و در اندک مدت مدرسه های متعددی بر وی بکار آورد ، وی در امور دولتی نفوذ تمام داشت و با استفاده از همین قدرت و علاقه خاصی که به علم داشت توانست در هر مکتبی فقهی را وظیفه دارتدریس کند . فقیهان در زمان او حرمت تمام داشتند و خاصه مدرسان مورد توجه زیاد بودند و در سال ۶۰۱ مدرسه مخصوصی بمصرف خود برای شافعیان در دربار عراق بساخت . و در کنار آن عمارت دیگری برای بیان حدیث نبوی آباد کرد . و در نتیجه این فعالیتها

(۱) برای اطلاع بیشتر به وفیات الاعیان ص ۳۵۴ - ۳۶۰ ج ۲ رجوع شود .

حلب در دوران شداد (۱) قبله خالصان و مورد توجه فقیهان شد. همو بود که قاضی ابن خلکان از محضرش استفاده کرده و از احساس سپاس میگزارد و از حاضر جوابی و خوش صحبتی و ادب پروری اش حکایتها باز میخواند. قاضی تا آخرین رمق حیات ابن شداد از او جدا نشد و در باره دوره اخیر زندگی وی میگوید: چون به نماز می ایستاد پاهایش از فرط لاغری چون عود می نمود.

ابن شداد روز چارشنبه چاردهم صفر سال ۴۳۲ در حلب از دنیا برفت و در جای خاصی که خود در میان عمارت مدرسه شافعی و دارالحدیث معین کرده بود دفن شد (۲) و کتا بهای ذیل از او برجای ماند:

نخست کتاب ملجاء الحکام عند التباس الاحکام که در دو مجلد و مشتمل بر مسائل قضایی است و نسخه بی از آن در کتابخانه خدیویه است.

دو دیگر کتابی در فضیلت جهاد و ثواب و عظمتی که خداوند در باره جهاد مقرر و تعیین فرموده است و آنرا به تقاضای سلطان صلاح الدین درسی قسمت تالیف کرده است (۳).

سدیگر سیره صلاح الدین که آنرا النوادر السلطانیة و المحاسن الیوسفیه نام نهاد و بهترین تالیف اوست. این کتاب را شولتنز در سال ۱۷۳۲ - ۱۷۵۵ م با گزینهای از تاریخ ابی الفداء، و عماد الدین و غیر آن در باره صلاح الدین با ترجمه لاتینی آنها در لیدن چاپ کرده است. ترجمه انگلیسی این کتاب بقلم کوندرا با تعلیقات در سال ۱۸۹۷ در لندن بطبع رسیده است (۴) بسال ۱۳۱۷ در مصر

(۱) شداد صحابی، جد مادری دانشمند مورد بحث است و چون پدرش در کودکی وی از جهان برفت، ابوالمحاسن در خانه ماما هایش بزرگ شد و به دودمان شداد منسوب گشت. شهرت کامل وی چنین است: ابوالمحاسن یوسف بن دافع موصلی بن تمیم بن عتبہ بن محمد بن عتاب اسدی قاضی حلب معروف به ابن شداد ملقب به بها، الدین مورخ و فقیه شافعی.

(۲) ابوالمحاسن ابن شداد با ابن شداد عزالدین ابوعبدالله محمد بن علی بن ابراهیم مورخ متوفای ۶۸۴ صاحب کتابهای الإعلاق الخطیره و سیره ظاهر بیبرس اشتباهه شود

(۳) وفيات الاعیان ص ۳۵۵ ج ۲

(۴) دائرة المعارف اسلامی: واژه ابن شداد و جرجی زیدان:

تاریخ ادبیات عرب ص ۶۳ ج ۳ چ قاهره

نیز چاپ شد و اسعد ابن خطیری آنرا به نظم در آورده است (۱).
و همچنان اوراست کتاب الموجز الباهره و دلائل الاحکام در فقه که نسخه بی
از آن در پاریس است و تاریخ حلب که يك نسخه آن در پاریس بورگ است.

در هرتد کره که از این خلکان یادی شود در پهلوی آن از شخصی به نام ابن صائغ
نام می برند. ابن خلکان از سال ۶۵۹ بعد پانزده سال متولی قضای شام بود و چون
عزلش کردند این منصب باین صائغ رسید. او نیز پس از هفت سال بر کنار شد
و پسر خلکان دوباره بمقام پیشین باز گشت و شاعران وقت او را تهنیتها گفتند. پس
باید در شناخت این ادیب ارجمند « پسر صائغ » باغتنام فرصت سطری چند نبشته آید
ابن صائغ ۱۲ به سوم رمضان سال ۵۵۶ ق در حلب بدنیا آمد

ابن صائغ
موفق الدین نحوی
صرف و نحو و حدیث را از استادان نامی همچون ابی سخاء حلبی
و ابی العباس مغربی و فیروزی و خطیب طوسی و ابوالفرج

نقفی و ابوالحسن طرسوسی و قیسرانی و تاج الدین لندی و فیرایشان در موصل و حلب
و دمشق فرا گرفت و در نحو و تصریف فضل و مهارت کافی یافت و در حلب به تدریس
علوم ادبی اشتغال ورزید. در محضر درس او همیشه يك عده دانشجو حضور مییافت
و با استفاده می پرداخت. کتاب المفصل زمخشری را شرح کرد و این شرح در میان
شروح متعدده المفصل مانند ندارد. همچنان بر کتاب التعریف ملوکی ابن جنی
شرح نیکوئی نوشت. *پوشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی*

ابن خلکان که یکی از شاگردان اوست، از ظرافت آمیخته باوقار او داستاها
باز گوید که چون خود شاهد و ناظر آنها بوده ماهم یکی دو لطیفه از آن بیاوریم

(بقیه در صفحه ۵۴)

(۱) کشف الظنون ص ۱۰۱۵ ج ۲ چ استانبول

(۲) وی ابوالبقاء یعیش بن علی بن یعیش بن ابی السرایا بن محمد بن علی بن الفضل
بن عبدالکریم ابن محمد بن یحیی بن حیان القاضی ابن بشر بن حیات اسدی موصلی الاصل
و حلبی مولد است که ملقب به موفق الدین میباشد و به ابن صائغ شناخته میشود.

معاصران قاضی ابن خلکان

روزی در مدرسه روحیه حلب، پیش از آنکه وقت نماز عصر فرارسد بانگ تکبیر مؤذن بلند شد حا ضرین بوی عتاب کردند ولی شیخ به شوخی گفت: بگذارید شاید کار ضروری دارد.

روز دیگر در همین مدرسه در حالیکه ابن صائغ مشغول تدریس بود، جوانی که لباس سیاه در تن و ورقی در دست داشت وارد شد و ورق را به شیخ عرضه داشت و از او دواهی خواست. شیخ، که همیشه در اسناد و قباله های داوگرفت مردم بطریق شهادت امضا میکرد، چون آن کاغذ بدید، بدست بگرفت و بخواند. در آغاز آن نوشته بود: اقرار میکنم فاطمه دختر... موفق بی تأمل رو به آن مرد کرد و پرسید: فاطمه تو هستی؟ وی گفت: یا مولانا! اینک حاضر میشود و از مدرسه خارج شد و آن زن را با خود بیاورد در حالیکه از کلام شیخ تبسم بر لب داشت.

معاصران موفق الدین همه از فیض دانش او بهره ها برداشتند و بدین جهت سران علمی آنروز - غالباً - به شاگردی وی، منسوب اند. ابن صائغ بتاریخ ۲۵ جمادی الاول سال ۶۴۳ جهان را بدرود گفت (۱)



ابن خلکان در ترجمه ملك مظفر الدین بیبرس فرما نفرمای اربیل پس از ستایش وی مینگارد: ... او را بر ما و پدرانش را بر پدران ما حقوقی است که بهیچوجه اندکی از آنرا ادا نتوانیم کرد. ولی سپاس نکوئیها در هر حال واجب است و آنچه درباره او باز میگویم چشم دیدن من است (۲) وی در باره من و برادر من فرمان بلیغی به ابن شداد نوشت، باین مضمون: در خصوص این دو پسر آنچه لازم است بداننی خودت میدانی. اینان فرزندان برادر من و تو اند. نیازمند تاء کید و توصیه و اطاله سخن نیست. (۳)

(۱) نمونه هایی از شعر و سائر شوخیهای ابن صائغ را میتوان در وفیات الاعیان ابن خلکان مطالعه کرد ص ۳۴۱-۳۴۳ ج ۲ شاید از تنگ کردن این نکته بی نیا زنباسیم که دانشمند دیگری نیز به ابن صائغ شهرت دارد و آن ابوبکر محمد بن باجه تجیبی فیلسوف و شاعر است که در ۵۳۳ مرده و ابن خلکان گزارش او را در صفحه ۷ تا ۸ جلد دوم کتاب خود آورده است.

(۲) ص ۴۳۸ ج ۱ و وفیات

(۳) ص ۳۵۶ ج ۲ کتاب مذکور

حاجی خلیفه نقل کند: «ابن خکان تاریخ مشهور را به نام ملک ظاهر بیبرس نوشته. (۱) که این ملاحظات، نکاشتن چند سطر را در پیرامون زندگی این شخص بر ما لازم میگرداند ولی باید افزود که در نسخ مطبوع و قیامت از اهدای کتاب به ملک مذکور ذکر نیست تنها در پایان جلد دوم از وی سپاسگزاری شده است.

زین الدین کوچک (۲) تر که نامی مرد با شها متی بود
 امیر مظفرالدین و چون در ۳-۵ به عمر بیش از صد سال از دنیا بر رفت
 صاحب اربل مدارس و اوقافی از وی برجای ماند.

زین الدین فرزندان زیادی داشت که یکی از آنها مظفرالدین بیبرس (۳) بود و پس از مرگ پدر به عمر چهارده سالگی صاحب اربل شد، بعد از چندی اباالمظفر یوسف که کوچکتر از او بود جای برادر بگرفت و مظفرالدین بخدمت سلطان صلاح الدین بر رفت، سلطان او را معزز داشت و خواهرش ریمه خانوم را به وی بداد و ولایات چندی بدو تفویض فرمود. چون یوسف وفات یافت، سلطان بخواهدش بیبرس حکومت اربل را بشهر زور باو داد. مظفرالدین عادت مختلف و متضاد داشت چنانکه نسبت بر عایا از بیادگری احترام نمی جست و در اخذ مال و نقود و املاک از راههای غیر عادلانه اقدام میورزید ولی در عین حال برینوایان رحمت و شفقت خاصی مبذول میداشت و مبالغه نگفتی در راه آزادی اسیران مسلمان از چنگ کافران مصر ف میگرد. (۴)

پروژه گاه علوم آسانی و مطابقت فریبگی

(۱) س ۲۰۱۸ ج ۲ کشف الظنون به نقل از جهان آرا (در حاشیه)

(۲) شهرت زین الدین به کوچک از لحاظ کوتاهی قد او بوده است، کوچک یا کچک کلمه یارسی است و در عربی معنای کم قدر را میرساند س ۴۳۵ ج ۱ و قیامت.

(۳) س ۱۷۴ ج اول معجم البلدان - یا قوت حموی چون باینجا میرسد این شعر را نقل می کند:

کساعیه للخیر من کسب فرجها لها لو بل لا تزنی ولا تصدق

که تر جمه آن به یارسی تقریباً چنین است:

همچون زنی که از راه کار نگفتی در کار خیر جهد نماید که و ای ازو

(۴) او ابو سعید کوکبوری بن ابی الحسن علی بن بکتکین بن محمد ملقب به ملک معظم صاحب اربل است.

این شخص در زمان حکومت خود بنگاههای حمایت کوران و معیوبین بساخت و موسسات دستگیری یتیمان و بیوه زنان و کودکان سر راهی (۱) بنا نهاد و مدارس و بیمارستانها و خانقاهها آباد کرد. مخصوصاً جشنی که او هر سال بمناسبت میلاد سید کائنات برگزار می نمود نظیر نداشت. (۲) او فقیهان را بسی محترم میداشت و شاعران را نیز محروم نمیکرد و بتاریخ علاقمند و از آن بااطلاع بود و چنانکه گفتیم مورخ ما قاضی ابن خلکان را برادر زاده میخواند.

«علی رضوی»

(بقیه صفحه ۵۳)

خزائن لندن

فرزند اختیار کرد که با لایحه او تمام دارایی پدر خوانده اش را به میراث گرفت و پس از ازدواج بزنگی خود در پاریس ادامه داد و هیچ فرزندی از او بدنیاد نیامد. تا آنکه در اثنای جنگهای ۱۸۷۰ قسمتی از مجموعه خود را از پاریس به هر تفورد هوس نقل داد. هنگام یکی از مسافرتها خود از لندن پاریس در بولون مریش شد و وزیر معالجه طبیعی موسوم به سکات قرار گرفت. ریچارد وایس به منشی بی ضرورت داشت که باید دوزبان یاد میداشت و داکتر سکات پسر خود جان موری شکست را بوی معرفی نمود تا در آن کار با او همکاری کند. ریچارد وایس در ۱۷۹۰ مرز و تمام دارایی او بزنش رسید. زنش هم به نوبه خود قبل از مرگ خواست همه دارائی خود را به جان موری سکات ببخشد ولی سکات او را وادار نمود که هر تفورد هوس را با تمام محتویاتش برای ملت تقدیم کند. و این بر بها ترین و صیتی است که تا امروز از طرف فردی برای ملتی صورت گرفته است.

(۱) دارا لارا مل و دارالملا قبط.

(۲) مؤلف و فیات درین زمینه داستانیهای جالب و عجیبی از چشم دید خود نقل میکند برای اطلاع ازان به س ۴۳۷ ج اول کتاب مذکور مراجعه فرمائید.